

بخش فراموش شده‌ای که بالاخره گذر همه‌مان به آنجامی خورد

قصه به قبرستون رسید



و نسب، چه کودک نوپا و چه پیر زمینگیر، همه به ایفای نقش مشغولند و هر کس هم‌کار خودش را دارد و بار خودش را! حتی در بخشی خود نویسنده آستین بالا می‌زند و به میان معرکه می‌آید. حقیقتاً مرگ واقعه‌ای پیش‌بینی نشده است و صد البته هولناک. خواندن روایت‌هایش اما حس جدیدی دارد، حس تجربه‌ای بکرو ناب. چاشنی طنز قلم نویسنده را هم به آن اضافه کنید، می‌شود یک لقمه غازی روایت که دور هم میل می‌کنیم البته در این موضوع بهتر است اسمش را بگذاریم «تلخند» چراکه هیچ مرگی خنده‌دار نیست و حقیقتاً طنز قلم نویسنده وجهه واقعه را تغییر نداده و به نوعی تبدیل شده است به یک امضای اختصاصی نویسنده به صورتی که هرجای دیگر هم برشی از متن کتاب را ببینید به یقین پی خواهید برد کار حسین شرفخانو است.

روایت‌ها آن قدری خالص هستند که به راحتی با آنها ارتباط برقرار کنید و آن قدری زلال هستند که با برخی‌هاشان اشک بریزید؛ گویی در آن مراسم و آن دفتر حضور دارید و حتی چای آقای سلیم زاده را بخورید و در میان قطعه شهدا قدم بزنید. از طرفی روایت‌ها آن قدر پروپاقرص هستند که هر کدام را می‌توانید به داستان کوتاهی تبدیل کنید و حتی سریال چند قسمتی برای شب‌های بلند زمستان بسازید. من اول از دید یک مخاطب می‌گویم که این کتاب یک کتابی جذاب و گیراست به خصوص که نویسنده اصالت خود را در کتاب حفظ کرده است و با آوردن ضرب‌المثل‌های آذری، مزه شیرینی به روایت‌ها داده است اما بعدش می‌خواهم با عینک تخصصی به کتاب نگاه کنم و ذره بین به دست کتاب را واکاوی کنم و بگویم که درست است اینها فقط بخشی از روایت‌های آمیخته با مرگ است اما درس بزرگی در پس هر کدام خوابیده است که نیاز به تکاپو برای واکاویدن ندارد و خودشان با پای خودشان به عمق جان‌تان نفوذ می‌کنند.

حالا که محدودیت تعریف شده برای کلمات این بخش روبه پایان است باید بگویم، این کتاب جزو معدود کتاب‌هایی است که از خواندنش خوشحالم و اگر نمی‌خواندمش یا حتی دیرتر می‌خواندمش افسوس می‌خورم، گرچه حالا هم افسوس می‌خورم چرا نمونه‌خوانش نبودم و پیش از انتشار نخواندمش! این هم از کم‌کاری‌های نشر وزین امیرکبیر است.

در پایان هم بگویم که هرچه خواستم یکی از روایت‌ها را انتخاب کنم و برایتان بنویسم، دلم راضی نشد؛ خودتان بروید کتاب را بخردید و بخوانید و کیفش را ببرید.

یادتان هست که در شماره قبلی خرده‌روایتی از جاماندنم از رونمایی کتابی را نوشته بودم و وعده داده بودم که در این شماره کتاب را به چارمیخ بکشم، الوعده وفا! راستش آمدم بسان یادداشت‌های قبلی، طنز و مزاحی چاشنی متنم کنم و خنده خنده تلنگری بزنم و بعد هم توی استوری‌های نویسنده و ناشر ری استوری شوم؛ دیدم نمی‌شود، اصلاً و ابداً نمی‌شود این طوری شروع کنم. این دفعه یک یادداشت موقر و تخصصی می‌نویسم، شما هم موقر و مبادی آداب بخوانیدش.

نویسنده‌ها معمولاً موضوعاتی را برای کتاب‌هایشان انتخاب می‌کنند که علاوه بر جذابیت، مخاطب را به کتاب بند کند. حسین شرفخانو هم دقیقاً دست گذاشته است روی همین! اولش که اسم کتاب را می‌شنوید، قطع به یقین دل‌تان را می‌زند و شاید هم وحشت کنید و به خودتان بگویید بنشینیم «قصه قبرستون» بخوانم که چه؟! اما وقتی پیشگفتار که با خلاقیت نویسنده شده است «فاتحه» را می‌خوانید کنج‌کاوی‌امانتان نمی‌دهد و می‌روید فصل اول را آغاز می‌کنید. روایت اول را خوانده می‌روید روایت دوم و سوم و چهارم. شمارش روایت‌ها که از دست‌تان در رفت، یک نفس عمیق می‌کشید؛ اینجا تازه آغاز ماجراست، آغاز برانگیخته شدن ولع مضاعف‌تان برای بلعیدن کتاب. قصه قبرستون مجموعه روایت‌هایی است از مواجهه مردم با مرگ. نویسنده که خودش مدیر آرامستان شهر خوی است، خرده‌روایت‌ها را جمع و پای قلم را به دامن کاغذ باز کرده است.

مرگ واقعیتی انکارناپذیر است و همه ما بالاخره روزی با او (آن) گلاویز خواهیم شد. حالا این وسط برخی‌ها مانند «جابر» می‌آیند و بساط کسب و کار راه می‌اندازند و از این واقعه حتمی، جیب بزرگی برای خودشان می‌دوزند برای انداختن مال و منالی.

برخی‌های دیگر مانند «اصلان» هم می‌خواهند سند شش‌دانگ داشته باشند و سرقفلی را به هیچ عنوان واگذار نمی‌کنند. دیگرانی هم هستند که برای حفظ آبرو و امتحان کردن اقوام درجه یک و دو سناریو می‌چینند و میزانشن طراحی می‌کنند، طراح صحنه و لباس هم که نیاز ندارند یک پیراهن مشکی است و یک حفره دو در یک و حجم زیادی خاک! برای ایفای نقش‌شان هم تمرین‌ها کرده‌اند و ممارست‌ها کشیده‌اند! در این کتاب چه فقیر بی‌کس و کار و چه غنی با اصل



زینب آزاد
دبیر
قفسه کتاب



این کتاب جزو معدود کتاب‌هایی است که از خواندنش خوشحالم و اگر نمی‌خواندمش یا حتی دیرتر می‌خواندمش افسوس می‌خوردم



دبیرنگاری هفته

یک ترکیب هجومی برای سال جدید



محمد صادق علیزاده

سر دبیر
قفسه کتاب

حکایت همین ستون ۴۵۰ و اندی کلمه‌ای ست آقا، حکایت همین است. شنیده‌اید از قول حضرت شاعر پشت کامیون‌ها پشت‌نویسی کرده‌اند که «در طبع جهان اگر وفایی بودی؛ نوبت به تو خود نمی‌رسید از دگران» همین نیمچه ستون دبیرنگاری ۴۵۰ و

اندی کلمه‌ای نمونه بارز و واضحش. کوتاه سخن آن‌که دبیر قفسه هم که باشی باید روز عطای این او قول منقل و ستون و دبیرنگاری را به لقایش ببخشی و حریف یک ویروس منحوس چند نانومتری نشوی و با وجود نوش جان کردن سه نوبه واکسن هم پرتاب شوی گوشه منزل و ستون ورودی ضمیمه ات را هم ببخشی به دیگران! الغرض که بعد از مدتی بیماری و طی کردن دوره نقاهت این قلم دوباره به میدان بازگشت تا مگر خوشایند آید همه درویشان کتاب و روایت‌پسند را!

دو دیگر آن‌که در این ایام بیماری در یک اقدام سریع و فوری و انقلابی طرحی را که چند ماه در گوشه ذهن حقیر پیچ و تاب می‌خورد روی کاغذ آورده و فلک را سقف شکافته، طرحی نو در انداخته و ساختار تحریریه قفسه کتاب را نه در سال نو که در همین اواخر روزهای پایانی سال کن فیکون کردیم تا با یک ترکیب هجومی راهی سال جدید شویم. چه کردیم؟ عرض می‌کنیم. در ساختار جدید برای هر صفحه یک دبیر از میان آقایان و خانم‌ها برگزیدیم تا رتق و فتق امور را در دست گیرند. از همین روی ضمیمه قفسه یک گام دیگر در جهت حرکت به سمت یک ساختار حرفه‌ای و جدید برداشت تا سال جدید را با دنیایی از انرژی شروع کند.

حسب آخرین ابلاغیه‌های صادره از جانب نگارنده این سطور آقایان و خانم‌ها به شرح و ترتیبی که در ادامه می‌آید عهده‌دار صفحات وزین قفسه شده‌اند. از آخرین صفحه شروع می‌کنیم: سرکار خانم زهره صالحی از زعمای علوم مهندسی دبیری صفحه ۸ به عنوان صفحه تازه‌ها و گزیده‌های نشر، سرکار خانم مریم رحیمی پور زعیم و دبیر محترم صفحه ۷ به عنوان صفحه نوخوان و کودک و نوجوان، سرکار خانم طاهره راهی دبیر صفحه ۶ که قرار است روایت‌نامه ضمیمه باشد، جناب مستطاب

حضرت محمدعلی یزدانپار دبیر صفحه ۵ که قرار است ادبیات جهان باشد، سرکار خانم پونه فضائلی دبیر صفحه ۴ که ادبیات ایران است، سرکار خانم نجمه نیلی پور دبیری صفحه ۳ که کمافی السابق وظیفه داستان‌خواری را بر

عهده دارد، سرکار خانم زینب آزاد دبیری صفحه ۲ که صفحه بازیکن آزاد ضمیمه است و در نهایت هم این حقیر که ظل عنایات حق تعالی قرار است ضمن مسئولیت جلد، ستون‌نگاری این بخش را به عهده داشته‌باشم و ایضا به مانند عقاب کل ضمیمه را زیر نظر داشته باشیم. زیاده عرضی نیست. فعلاً این شما و این هم مطالب کمرشکن خانه‌تکانی و عید این شماره! 